

تألیف وانتباس - ۱ - بهمنیار تاریخ ادبیات عربی (۴) (نتیجه)

از روایات و مطالبی که از منابع مختلف یاد شد ، چنین نتیجه میگیریم که در جاهلیت اولی تمام طوایف و قبایل عرب چادر نشین و نیمه متمدن نبوده اند . بلکه برعکس ، اغلب آنها مراحل از تمدن را پیموده اند .

اغلب چنین تصور میکنند که عرب از آغاز پیدا شدن تظاهر اسلام بهمان حال نزدیک ظهور اسلام بوده . یعنی بیشتر طوایف و قبایل آن چادر نشین و بیابان گرد و شهر نشین آنها هم از دنیای متمدن دور افتاده و بی خبر بوده اند . ولی از روایات مورخین مشرق و مغرب و اکتشافات دانشمندان اروپا که خلاصه از آنرا یاد کردیم خلاف این امر استنباط می شود . صحت روایاتی که نقل کردیم و صائب بودن حدسهای که مکتشفین اروپا زده اند محل تردید است و هیچکدام را نمی توان بطور قطع و یقین باور کرد . لیکن از مجموع آنها یک نتیجه کلی و قطعی گرفته می شود ، و آن نتیجه اینست که عرب در جاهلیت اولی مراحل از تمدن را طی کرده و در نقاط مختلف عربستان و بلکه در خارج عربستان تشکیل حکومتها و دولتها داده اند . و دولت های عربی هر کدام بفراخور حال خود دارای تجارت و صناعت و اقتدار و ثروت و تجمل و حشمت بوده و با ملل و اقوام مجاور خود روابط سیاسی و اقتصادی داشته اند . و خط و کتابت که از لوازم اینگونه تمدن است میان آنها رائج و معمول بوده است . بعضی از دانشمندان مغرب معتقدند که مردم عربستان از سه هزار و پانصد سال پیش از میلاد تظاهر اسلام سه مرتبه بخارج عربستان مهاجرت کرده و بر بلاد و ممالک اطراف غلبه و استیلا یافته اند و چهارمین این مهاجرتها هجوم نزرگی بود که در زیر اوای اسلام بروم و ایران و دیگر ممالک بردند و اوضاع مشرق قدیم را بکلی دگرگون ساختند . پرواضح است که يك قوم و ملت که چند هزار سال زندگی کرده و چندین بار بر ممالک بابل و آشور و کلمده و مصر غلبه یافته است با اصول تمدن

آشنا و از اوضاع و احوال دنیای متمدن باخبر و در عادات و رسوم اجتماعی و مخصوصاً در خط و زبان او آثار و علائم آمیزش با اقوام متمدن بسیار آشکار بوده است. و می توان گفت که حتی همان طوایف چادرنشین که در آغاز جاهلیت ثانیه با آنها مصادف می شویم بازماندگان و وارثان رسوم و آداب و افکار و عقاید تمدنی قدیم بوده اند. و روشنتر دلیلی که برای امر در دست داریم زبان آنهاست زبان این قوم است که در چغتایی و کمال و مظهر بودن قواعد جمله بندی و تصریف و اشتقاق کلمات و ابدال و اعلال حروف یک زبان ساده و ابتدائی مشابهت ندارد و نماینده این زبان شعرا و گویندگان این قومند که در آغاز جاهلیت ثانیه میزیسته اند و اشعار و سخنانی که بدانها منسوبست در نهایت فصاحت و بلاغت و حاکی از لغت و زبانی است که قرنهای بر آن گذشته و بواسطه پیوند خوردن با زبانهای دیگر تحولات یافته و پیوسته رو بنضج و کمال بوده است. چه لغت و نطق و کلمات از اموری است که بتدریج بسط و وسعت مییابد و یکی از عوامل بسط و وسعت آن متاثر شدن از آلسنه و لغات دیگر است. و ممکن نیست ملتی که در نخستین مرحله اجتماعی مانده و روابط او با جهان و جهانیان مقطوع باشد بناگاه و یکمرتبه شعرائی مانند امرؤ القیس و مهلهل بن ربیع بوجود آورد که اشعارشان در این تصره هم بهترین نمونه فصاحت و بلاغت بشمار میرود. و قومی که اینگونه شعرا و گویندگان بوجود می آورد ممکن نیست که در سابقه زندگی اجتماعی مراحل از تمدن را نپیموده و پیوسته در حال توحش و بدویت و دور از دنیای متمدن بسر برده باشد. در اخبار و حکایات جاهلیت اولی اشعاری می بینیم که با عراب آن عصر نسبت داده و از گفته آنها روایت کرده اند. این اشعار ممکن است از مجعولات راویان باشد که خواسته اند حکایات و روایات خود را با اشعار نثر آرایش دهند. ولی این ممکن بر فرض تحقق و وقوع. خود دلیل رواج شعر و شاعری در آن عصر است.

مؤید این معنی کلمه کوچکی است که در تاریخ روم در ضمن شرح و

وصف جمله (گراسوس) بایران دیده میشود. و آن کلمه «فصبح زبان» است که در وصف یکی از مشایخ عرب موسوم باریام نس آمده. و کمتر چیزی که از این کلمه استنباط می شود اینست که تکلم عرب در آن عصر قابل موصوف شدن بقصاحت بوده است. و زبانی که در آن تاریخ وصف فصاحت را پذیرد هیچ عجب نیست که چندین قرن بعد شاعرانی مانند امرؤالقیس یا گویندگانی نظیر هاشم بن عبد مناف داشته باشد. از این بیان يك اشکال تاریخی که بعضی وارد آورده و در اطراف آن بحث بسیار کرده و عقاید مختلف اظهار داشته و حتی بعضی وجود شعر و شاعر را در زمان جاهلیت بکلی انکار کرده اند نیز جواب داده می شود. و اشکال اینست که چگونه ممکن است قوم عرب در زمانی که در بیابانهای عربستان بحال چادر نشینی و دور از دنیای متمدن بسر میبرد. شعرا و گویندگانی داشته باشد که آثار آنها با آثار عربهای چندین قرن بعد که دارای تمدن کامل و وسیع بوده اند همسری و بلکه بر آنها مزیت و برتری کنند. و این خود بحثی مفصل است که در موقع خود خواهد آمد. و اما زبان و خط عرب يك نظر مقتضی چنان بود که در همین مبحث از آن گفتگو کنیم. لیکن شرح تحول و تبدیلی که عارض این دوشده مستلزم آنست که رشته سخن را تا پایان جاهلیت ثانیه و آغاز ظهور اسلام امتداد دهیم. و بدین جهت مناسبتر چنان دیدیم که مبحث جاهلیت اولی را همین جا ختم. و از اصل و منشأ زبان و خط عربی و تحولاتی که تا ظهور اسلام عارض آن شده است در مبحث آینده در ضمن اوضاع و احوال اجتماعی عرب در جاهلیت ثانیه بحث کنیم.

(عصر جاهلیت ثانیه)

این عصر دنیاله عصر جاهلیت اولی و زمانی است که اطلاع ما از حوادث و وقایع آن بیشتر و حکایات و اخباری که از آن روایت کرده اند بحقیقت نزدیکتر است. دوم عصر جاهلیت در حدود ۴۷۰ میلادی صد و پنجاه سال پیش از هجرت شروع و در حدود ۶۲۲ میلادی که مطابق بانحستین سال هجرت است ختم میشود آثار ادبی که بدین عصر نسبت داده اند بسیار و همین آثار است که در تاریخ

ادبیات عربی از تحولات آن تا عصر حاضر بحث می‌شود.

نظر بتأثیر و تأثری که اوضاع اجتماعی و آثار ادبی در یکدیگر و از یکدیگر دارند معمول تاریخ نویسان اینست که در تاریخ ادبیات هر قوم در هر عصر و زمان نخست مختصری از اوضاع اجتماعی آن قوم در آن عصر را بیان می‌کنند و آنگاه باصل مطلب می‌پردازند. در تاریخ آداب دوین عصر جاهلیت رعایت این نکته بیشتر لازم و مقتضی است که در وصف اوضاع و احوال اجتماعی عرب بسط سخن داده شود. زیرا در میان نظم و شرعرب و حیات اجتماعی آنها در این عصر يك نوع اتصال و ارتباط شدید دیده می‌شود که نظیر آنرا در ادبیات کمتر قومی میتوان یافت. شدت این اتصال و ارتباط تا حدیست که برای پی بردن بطرز زندگی عرب در جاهلیت دوم مأخذ و منبعی جامعتر و معتبرتر از آثار نظم و نثر آنها نمی‌توان بدست آورد. و نظر بدین نکته است که این خادون در مقدمه تاریخ خود گوید شعر دیوان علوم و اخبار عرب و گواه خطا و صواب ایشان و یگانه اصل و مأخذی است که در بسیاری از حکم و معارف خود بدان رجوع می‌کنند، و جرجی زیدان در تاریخ آداب لغت عربی گوید من بر این عبارت يك جمله می‌افزایم و می‌گویم که شعر مخزن عادات و اخلاق و ادوات زندگی و صنایع عرب نیز هست. و این دو نویسنده در وصف شعر عرب مبالغه و اغراق نکرده‌اند. و برآستی اگر اشعار جاهلیت نبود معلومات ما از اوضاع اجتماعی عرب در عصر مزبور محدود بروایات و اخباری میشد که نه تنها معشوش و نامرتب بلکه آمیخته بافسانه و متناقض نیز هست. از ابو عمرو بن العلاء حکایت کرده‌اند که وقتی گفت از آنچه عرب در جاهلیت گفته‌اند جز آنند کی بما نرسیده است و اگر تمام آثار آنها باقی مانده بود معلومات و آفری از آن زمان بدست می‌آوردیم. یعنی از تاریخ وقایع عربستان در مدت یک قرن و نیم و جنگ و آشتیهای طوایف عرب با یکدیگر و کلی عادات و رسوم و افکار و عقاید و مذاهب آنها بطور کامل آگاه می‌شدیم.

باجمله بنا بسببی که گفته شد پیش از آنکه باصل مطلب بپردازیم و آثار ادبی عرب را در جاهلیت ثانیه مورد بحث قرار دهیم، شمه از اوضاع اجتماعی عرب را در عصر مذکور باسط و تفصیلی که مقتضی بمقام باشد بیان می کنیم.

(اوضاع اجتماعی عرب در جاهلیت دوم)

پیش از شروع بیان مطلب این نکته را خاطر نشان می نماید که از این بعد هر کجا لفظ (جاهلیت) یا کلمه (عرب) را بطور مطلق یاد کنیم مقصود از لفظ نخستین جاهلیت دوم یا تمام عهد جاهلیت. و از لفظ دومین عرب عدنانی یا تمام قبایل عرب است. و در هر مورد که معنی دیگر این دو لفظ مراد باشد (جاهلیت اولی) و (عرب یمن) یا لفظی که هم معنی این دو لفظ باشد می آوریم. و امید است که خوانندگان این نکته را از خاطر دور ندارند تا در تصور مطالبی که مطالعه می کنند سوء تفاهم و اشتباهی روی ندهد.

اوضاع اجتماعی عرب جاهلیت را بطوری که بعضی نویسندگان معمول داشته اند در ذین سه عنوان حیات اجتماعی و دینی و عقلی شرح می دهیم. در حیات اجتماعی از مسکن عرب و تشکیلات اجتماعی. و طرز و ادوات زندگی مادی و عادات و رسوم آنها (و عبارت جامع تر افعال و اعمال که نماینده طبایع و عقاید و افکار و عواطف است) و در حیات دینی از مذاهب و ادیانی که بین آنها رائج و متبع بوده. و در حیات عقلی از معلومات و بعض صنایع آنها (که خط از آن جمله است) بحث می کنیم. و در مورد لزوم باشعار و ائمال عصر جاهلیت و بعضی لغات و اصطلاحات استشهد و سعی میکنیم که این بحث علاوه بر فواید تاریخی فواید ادبی و لغوی نیز داشته باشد.

(زندگی اجتماعی عرب)

(مرز و بوم) - قوم عرب در عصر جاهلیت در عربستان و اراضی مجاور آن سکنی داشتند. عربستان در مغرب آسیا و شبه جزیره است. زیرا سه طرف آنرا آبهای خلیج فارس و بحر عمان و اقیانوس هند و بحر احمر فرا گرفته

و از یک طرف متصل بخشکی یعنی اراضی شام و عراق و جزیره است . و مراد از جزیره قطعه زمینی است که میان دونهر دجله و فرات واقع شده است ، این شبه جزیره را بطور مجاز جزیره خوانده و آنرا بسکنه نسبت داده و جزیره العرب گفته اند .

جزیره العرب بسه قسمت غربی و شرقی و صحرای وسط تقسیم میشود . قسمت غربی که مرکز تمدن و آبادترین قسمت عربستان است بدو ناحیه شمال و جنوب منقسم شده ، حجاز در ناحیه شمالی و یمن در ناحیه جنوبی آن واقع است . قسمت شرقی که از عمان تا حدود عراق امتداد دارد شامل بحرین است که هجر و قطر را از بلاد معروف آن می‌شمرند . و اما وسط جزیره صحرای بی آب و گیاه و گرم و سوزان است که آبادیهای کوچک در آن پراکنده است و این آبادیها را دارات یا واحات می‌گویند ، در شمال صحرا سرزمین مرتفع نجد که بخوبی ولطافت هوا موصوف است واقع شده و در جنوب شرقی نجد ولایت یمامه است که آنرا حاصلخیزترین نقاط عربستان شمرده‌اند :

صحرای عربستان باراضی شام و عراق و جزیره پیوستگی دارد ، و قسمتی از آنرا که مجاور شام است بادیه شام و آنرا که مجاور عراق است بادیه عراق و آنرا که مجاور جزیره است بادیه جزیره می‌گویند .

بعضی یمامه و بحرین را روی هم رفته عروض نامیده و تهمامه را قسمتی مستقل و جدا از حجاز شمرده و سرزمین عربستان را پنج قسمت : تهمامه ، حجاز ، نجد ، عروض ، یمن . تقسیم کرده‌اند . و اختلاف در باب مکه که آیا از حجاز است یا از تهمامه ظاهراً از اینجا ناشی شده و جز اختلافی لفظی و اصطلاحی نیست . عربستان بطور کلی از کشورهای گرم ، جنوب میشود . ولی هر قطعه آن از حیث آب و هوا و طبیعت اراضی حکمی خاص و کیفیتی مخصوص دارد . و در این شبه جزیره انواع اراضی بست و بلند و سخت و نرم و جلگه و کوهستان و زمینهای سنگلاخ و شنزار و خاکی و امکنه حاصلخیز و بی حاصل و آبادیهای ساحلی و دور از دریا و هواهای خشک و مرطوب و سرد و گرم و معتدل دیده

میشود. و این اختلاف مسکن در مزاج و طبیعت اهالی تاثیر و آنها را دارای افکار و عواطف و عادات و رسوم و حتی لغات و لهجه های مختلف می کنند. در عربستان رودخانه بزرگ وجود ندارد و اهالی آب مورد احتیاج را از چاهها و در بعض نقاط از نهرا و جویهای کوچک که در فصل بهار جریان دارد می گیرند و بدین جهت بیابان اهمیت بسیار می دهند. و در اشعار و آثار خود مضامین گوناگون از آن یاد می کنند، از بادهای مختلف بدو باد صبا و سموم که یکی معتدل و دیگری سوزان است توجه خاص دارند. و در اشعار خود مخصوصاً تغزلات باد صبارا یاد می کنند. و اما شهرها و ولایات مهم و معروف عربستان که از نظر تاریخ ادبی باید مختصراً اطلاعی از آنها داشته باشیم بقراردیل است.

۱- مکه معظمه یا الم القری که بعضی آنرا از تهامه و بعضی از حجاز شمرده اند. در اشتقاق و وجه تسمیه این شهر وجوه متعدد گفته اند و محققین بر آنند که این کلمه عربی الاصل نیست و اصل آن لفظ «مکا» است که در لغت بابلی بمعنی خانه است،

مکه باینکه در زمین لم یزرع واقع شده بود بواسطه خانه کعبه که طوایف عرب از اطراف زیارت آن میرفتند اشتهار و احترامی خاص داشت. ریاست این شهر باقبیله قریش بود و در اراضی مرتفع که در جنوب شهر واقع شده بود طایفه هذیل مسکن داشتند و شعرای این طایفه باطلاقت و رقت سخن ممتاز و معروفند.

۲- یدرب در حجاز که مسکن دو قبیله اوس و خزرج و مستعربین یهود بود. این شهر باندازه مکه اشتهار نداشت. لیکن در ظهور اسلام پس از آنکه پیغمبر ص بدان شهر مهاجر نمود اشتهاری عظیم یافت و بنام «المدینه» معروف گردید. و مسلمانان بعدها القاب بسیار از قبیل طیبه و مقدسه و دارالهیجره و قبه الاسلام و مدخل صدق و شافیه و مبارکه بدان دادند. در نزدیکی این شهر در سمت شمال قلعه ها و حصارهای خیر بود که اختصاص بیهود داشت. و فدی که در تاریخ اسلام عنوان و شهرتی خاص دارد یکی از قرای خیر بوده است.

۳- طائف در مشرق مکه که با اعتدال هوا و وفور میوه در بلاد حجاز معروف و ممتاز است. در این شهر طایفه قحیف مسکن داشتند. و این طایفه بقیده بعضی مؤلفین از بقایای قوم نمود بوده‌اند. عکاظ که مهم‌ترین بازار سالیانه عرب در آنجا تشکیل می‌یافت در یک منزلی طائف بوده‌است.

۴- یمامه که از مدینه کوچکتر لیکن آب آن فراوانتر و نخلستانش مهم‌تر و حاصل خرمایش بیشتر بود. و همین شهر است که مسئله کذاب در زمان پیغمبر ص در آنجا بدعوی نبوت قیام کرد و در زمان خلافت ابوبکر کشته شد. وسخت‌ترین جنگ مسلمانان با مرادین عرب « اهل رده » جنگ یمامه بود.

۵- هجر که مرکز بحرین بود و این شهر را قرامطه در زمان اسلام هنگامی که بر بحرین استیلا یافتند ویران ساختند و بجای آن احساء را بنا کردند، در بحرین طوایفی از تمیم و عبدالقیس ساکن بودند.

۶- نجران از بلاد یمن که اهالی آن کیش نصاری داشتند و در برابر خانه کعبه که در مکه بود کلیسایی بنا کرده بودند که گاهی بنام کعبه نجران خوانده میشد.

۷- صنعاء مرکز تمدن یمن که در آبادی و ثروت و خوشی آب و هوا نظیر دمشق و شام بود. و قصر غمدان که هم در تاریخ عرب قدیم و هم در آثار ادب عربی عنوان دارد در نزدیکی این شهر بوده‌است. و دیگر از آثار قدیم این شهر ویرانه‌های « ظفار » مرکز حکومت حمیریهاست که مثل معروف « من دخل ظفار حمر » نام آنرا زنده داشته‌است.

۸- عمان که ناحیه کوهستانی در جنوب شرقی جزیره‌است. و مردم آن به مهارت در دریا نوردی معروف بودند. و در عصری که مورخ بحث‌است طوایفی از قبیله ازد و شعبه از قبیله طی بنام « نهبان در آنجا مسکن داشتند. در اطراف جزیره‌العرب هم بعض بلاد از قبیل بصری در بادیه شام و حیره و انبار در بادیه عراق از شهرهای عربی محسوب میشد. بصری مرکز حکومت

عسانی و حیره مقر حکمرانی آل منذر و هریک از این دو شهر مرکز تمدن عربی در خارج جزیره العرب بود.

در داخله جزیره العرب هم دو مرکز تمدن وجود داشت، و آن مکه و یمن بود که اولین مرکز تمدن عرب شمال یابنی عدنان و دومین مرکز تمدن عرب جنوب یابنی قحطان بود. در جاهلیت ثانی تمدن یمن رو بضعف نهاده و تمدن حجاز در حال ترقی و تعالی بود. بدینگونه که بنی قحطان دو نتیجه بعضی سوانح از قبیل شکست یافتن سد مأرب و ویران شدن قسمتی از آبادیها و هجوم و استیلای حبشی ها و انقراض حکومت تباغه و خاتمه یافتن استقلال سیاسی یمن، در اطراف بلاد پراکنده شده و بسیاری از آنها بشمال عربستان رفته و یابنی عدنان مختلط و در عصر عدنانی منحل و مستهلك شده بودند، برخلاف بنی عدنان که بواسطه ازدیاد جمعیت و آزاد شدن از قید اطاعت و تابعیت فرمانروایان حمیری و غلبه یافتن بر سپاه حبشه «در عام الفیل» روز بروز قویتر میشدند.

از اراضی خارج از عربستان که مسکن اعراب شده بود، سرزمین موسوم بدیار بکر بن وائل بود که در شمال جزیره (اراضی مابین فرات و دجله واقع و اقامتگاه طوایف بکر و ریه و ضر بود. این سرزمین را اکنون هم دیار بکر مینامند و شهر موصل در این قطعه واقع است.

در شمال عربستان و بتعبیر مناسبتر در تمام جزیره باستانهای یمن شهر بزرگ منحصر ب مکه و یثرب و سایر شهرها که از این قسمت نام بردیم در حکم قصبه بود، و از این دو قسمت که بگذریم آبادیهای کوچک یاده کوره هاست که اسامی بعض آنها در اشعار و امثال عربی دیده می شود، و از نکاتی که توجه بدان درخور ارباب ذوق میباشد اینست که اعراب جاهلیت بهریک نوع اراضی که در طبیعت مشابه یگدگر بودند نامی نهاده و برای تشخیص آنها از یگدگر آن نام را با سامی اشخاص یا مکنه یا اشیا، اضافه می کردند و اسم خاص قرار

می دادند و از این قبیل اسمهای خاص یا علمهای مرکب اضافی در اشعار عصر جاهلیت بسیار دیده می شود بطوریکه می توانیم وجود آنها را یکی از علائم ممیزه آن اشعار و یا اشعاری که بسبب آنها گفته شده است محسوب داریم . مشهورترین اینگونه اسامی دایره زر برقه است که اولین بمعنی زمین هموار و سفیدی است که گیاههای خوشبو « رباحین » در آن میرویند . و دومین زمین تاهمواری است که سطح آن را سفک و شن و گِل قرا گرفته باشد . در عربستان دارات و برق فراوان بوده و برخی از مؤلفین در استقصای آنها رنج برده اند ، و از آن جمله فیروز آبادی است که در « قاموس » قریب صد دایره از قبیل دایره جلجل و دایره مأسل و دایره السلم و قریب صد برقه از قبیل برقه نهمد و برقه الخال و برقه لغضا یاد کرده است .

دیگر انواع اراضی حرار . و بطون یا بطنان . و حزوم . و حزوم و ححات . و حارات : و نظائر اینهاست مانند حره اوطاس . و بطن المذهب . و حزم الانعمین ، و حزن بنی جمده . و حمة اکیمة ، و حارة بنی النجار . و امثال اینها . « ۱ »

یاد کردن این اراضی در اشعار حاکی از آنست که اعراب بواسطه سکنی داشتن در اراضی خشک و سوزان عربستان . بهر کوچک آبادی که چند صیاحی خیمه گاه يك طايفه باعشیره میشده است عشق میورزیده و هنگام دیدن یا بیاد آوردن آنها متأثر میشده و آنها که طبعی موزون داشته اند تاثرات خود را بشعر بیان کرده و در اطراف يك قطعه زمین که آبادی آن منحصر بیک چاه آب بایک درخت گز بوده است انواع مضمونهای عاشقانه می گفته اند .

(۱) حرار بروزن کتاب جمع حره بفتح اول سنگلاخی است که سنگهای آن سیاه و پر سیده مانند باشد چنانکه گویی باتش محترق شده است . و طون جمع بطن بمعنی زمین گودی است که سیلاب اطراف بدان سرازیر شود و انرا سبز و خرم و حاصلخیز سازد . و حزوم جمع حزم بروزن محرم زمینی سخت را گویند که بواسطه ارتفاع سیلگیر باشد . و حزون جمع حزن بروزن بطن مطلق زمین سخت است . و ححات جمع حمة بروزن حة سنگلاخی است که سنگهای آن سیاه و چسبیده بر زمین باشد . و حارات جمع حارة آبادی کوچکی است که در وسط دشتی وسیع و لم برزخ باشد و انرا واحه نیز گویند .